

# تحلیلی از کاربرد مفهوم «جوهر»

## در فلسفه ارسطو

محمدعلی اژه‌ای، استاد گروه فلسفه دانشگاه اصفهان

رضا ماحوزی، استادیار گروه فلسفه دانشگاه شهید چمران اهواز

### چکیده

بنا به ادعای مورخان فلسفه، ارسطو نخستین کسی است که در باب جوهر بتفصیل سخن گفته است. وی در کتابهای مقولات، متافیزیک و فیزیک به سه منظور متفاوت مسئله جوهر را تحلیل کرده است. در مقولات پس از بررسی اقسام موضوع و محمول، دو جوهر نخستین و دومین از هم تفکیک شده است؛ در متافیزیک با هدف جستجوی موجودیت موجودات، جوهر براساس چهار پیشنهاد ذات، کلی، جنس و موضوع بررسی شده است و در فیزیک جهت تبیین موضوع ثابت در حین حرکت، تلقی دیگری از جوهر ارائه شده است. بنابراین برخی از منتقدان، وی را به تناقض‌گویی در این نوشتارها متهم کرده‌اند. این نوشتار درصدد است با استناد به آثار ارسطو و تحلیل شارحان، به تبیین ماهیت این مسئله بپردازد.

### مقدمه

برخی از مفسرین آثار ارسطو برین باورند که دیدگاه‌های ارسطو در باب جوهر، انسجام و هماهنگی کافی ندارد. بعنوان مثال چنین ذکر شده است که در مقولات، پیشنهاد ارسطو برای جوهرهای نخستین<sup>۱</sup>، افراد جزئی (مثلاً این اسب، این درخت و...) است، ولی در متافیزیک صورتهای جوهری را جوهر نخستین معرفی میکند، یا اینکه ارسطو در فیزیک، جوهر را موضوع تغییر معرفی میکند ولی در مقولات، جوهر را چیزی میداند که نه در موضوع است و نه به موضوع گفته میشود.<sup>۲</sup> دیگر اینکه در متافیزیک بخش زتا، صورت جوهری، جوهر نخستین معرفی شده است و ماده فاقد چنین صلاحیتی دانسته شده است ولی در متافیزیک بخش اتا، ماده جوهر دانسته شده است.<sup>۳</sup> برای بررسی درستی و نادرستی این دعاوی لازم است نگاهی به آثار ارسطو داشته باشیم. ما بحث خود را باریشه‌شناسی واژه جوهر شروع میکنیم.

### کلیدواژگان

جوهر	مقولات
فیزیک	متافیزیک
موضوع	محمول
ذات	کلی
جنس	وجود
ماده	صورت

1. primary substances

2. see Hoffman and Rosencrantz, *Substance, its Nature and Existence*, Routledge, 1997, p. 9.

3. Wedin, Michael V., *Aristotle's Theory of Substance: The Categories and Metaphysics Zeta*, Oxford, Oxford University Press, 2000.

## ریشه‌شناسی واژه جوهر<sup>۴</sup>

میشوند. از دسته اخیر برخی هم به موضوع گفته میشوند و هم در موضوع وجود دارند، اما برخی دیگر صرفاً به موضوع گفته میشوند ولی در موضوع نیستند. ارسطو دسته اول، یعنی موضوعهایی که صرفاً موضوع هستند و محمول قرار نمیگیرند را جوهر نخستین نامیده و آنها را اینگونه تعریف میکند: «جوهر به دقیقترین و اولترین معنا، چیزی است که نه به یک موضوع گفته میشود<sup>۵</sup> و نه در یک موضوع<sup>۶</sup> جای دارد.»<sup>۷</sup> «این فرد انسان» و «این اسب معین» و ... نمونه‌هایی از جوهر نخستینند. مراد از «نه به یک موضوع گفته میشوند» اینست که جوهرهای نخستین، موضوعهای نهایی هستند که همه دیگر محمولها، توضیح‌دهنده یا صفات آنها هستند و اینگونه موضوعها خود، محمول برای موضوعی دیگر واقع نمیشوند. مراد از «در موضوع نبودن» آنها نیز

۴. در پاورقی دکتر شرف بر متافیزیک ارسطو چنین آمده است: جوهر (ousia) مشتق از ousa است که خود اسم فاعل مؤنث از مصدر eini در یونانی است که به معنای «بودن، هستن یا باشیدن» است. بنابراین ousia بصورت اسم مصدر به معنای «باشندگی» است. (ارسطو، متافیزیک، ترجمه شرف‌الدین خراسانی (شرف)، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۷۹، پاورقی دلنا، توضیح بند یازدهم b ۱۰۱۷).

۵. افلاطون، مجموعه آثار، ترجمه محمدحسن لطفی و رضا کاویانی، تهران، خوارزمی، تیمائوس c ۲۹ و سوفیست c ۲۳۲.

6. Bunnin, N. and Jiyan Yu., *The Blackwell Dictionary of Philosophy*, Blackwell Publishing, 2004, p. 665.

7. see Lowe, E. J., "Substance" in *Encyclopedia of Philosophy*, edited by G. H. R. Parkinson, Routledge, 1996, p. 256.

8. Said of a subject.

9. in a subject

10. Aristotle, "Categories", in *A New Aristotele Reader*, translated by J. L. Ackrill, Oxford University Press, p.992, 2all-14.

واژه جوهر از زمان افلاطون به بعد مرادف با طبیعت بمعنای سرشت و نهاد، همچون وجودی ثابت و پایدار و تغییرناپذیر بکار رفته است.<sup>۵</sup> اگرچه افلاطون واژه وجود (on) و جوهر (ousia) را در مباحث هستی‌شناسی بطور یکسان بکار میبرد،<sup>۶</sup> ولی ارسطو در سه اثر فوق بنا به منظوره‌های متفاوت، واژه جوهر را به معانی متعددی بکار برده است. این واژه در مقولات بمعنای موضوع جملات بکار رفته است، در متافیزیک بمعنای وجود، علت، موضوع (ماده، صورت و ترکیب این دو)، ذات و ... بکار رفته است و در فیزیک بمعنای موضوع ثابت برای تغییر است.

واژه جوهر در سنت لاتینی به substantia ترجمه شده است که مرکب از دو قسمت sub بمعنای زیر و stare بمعنای ایستادن است. معنای ترکیبی این واژه زیر ایستاده است. همین واژه بزبان انگلیسی به substance برگردان شده است.<sup>۷</sup> اینکه واژه substance تا چه اندازه با معانی مدنظر ارسطو همخوانی دارد در پایان این نوشته روشن خواهد شد.

## جوهر در مقولات

مقولات کتابی است منطقی که در آن به مبانی وجودشناسی کلمات مفردی که موضوع یا محمول قرار میگیرند پرداخته میشود و در آن مباحثی چون اشتراک لفظی و معنوی، موضوع و اقسام محمولها، مقولات، اضداد و دیگر موارد پرداخته شده است. ارسطو بحث جوهر در این کتاب را در خلال بحث موضوع و محمول جمله‌ها بررسی کرده است. در ساختار نحوی جملات، برخی موضوعها هیچگاه محمول قرار نمیگیرند اما برخی دیگر، محمول برای موضوع قرار گرفته و بعبارت دیگر به موضوع گفته

■ با توجه به آنچه گفته شد، اصطلاح «نخستین» در اینجا ناظر به تمایز موضوع و محمول است. موضوع‌هایی که هرگز محمول قرار نمیگیرند و یک فرد مستقل و جدا هستند، از دیگر موارد شایسته‌تر و سزاوارترند که جوهر نخستین نامیده شوند. اما برخی دیگر، هم موضوع قرار میگیرند و هم محمول. ارسطو اینها را جوهر دومین مینامد.

آنها.<sup>۱۵</sup>

جنبه مشترک دو قسم جوهر در اینست که هر دو در موضوع یافت نمیشوند،<sup>۱۶</sup> زیرا جوهرهای نخستین نه در موضوع هستند و نه به موضوع گفته میشوند و جوهرهای دومین اگرچه به موضوع گفته میشوند (درباره موضوع هستند) ولی در موضوع نیستند. بعنوان مثال «انسان» به فرد انسان بعنوان موضوع گفته میشود، ولی در موضوع موجود نیست، زیرا «انسانیت» در فرد معین انسان موجود نیست بلکه خود اوست. این مسئله و تفاوت جوهرها و عوارض را میتوان از طرق تفاوت دو حمل «هو هو» و «ذو هو» نیز توضیح داد. بنا بحمل «هو هو» در قضیه «سقراط انسان است»، محمول در موضوع نیست بلکه محمول همان موضوع است. محمول هویت و چیستی موضوع است. ولی بنا بحمل «ذو هو» در

11. individual

۱۲. توضیح جوهرهای دومین (secondary substances) در ادامه آمده است.

13. Aristotle, *Categories*, 2b28-30.

14. entities

15. *ibid*, 3a16-9.

16. *ibid*, 3a9-13.

اینست که وجود آنها همچون اعراض در چیزی دیگر نیست، بلکه بعنوان جوهر نخستین، فردی،<sup>۱۷</sup> جدا و مستقلند. بنابراین این موضوعهای مستقل، قائم بخود هستند نه موجود در دیگری.

با توجه به آنچه گفته شد، اصطلاح «نخستین» در اینجا ناظر به تمایز موضوع و محمول است. موضوع‌هایی که هرگز محمول قرار نمیگیرند و یک فرد مستقل و جدا هستند، از دیگر موارد شایسته‌تر و سزاوارترند که جوهر نخستین نامیده شوند. اما برخی دیگر، هم موضوع قرار میگیرند و هم محمول. ارسطو اینها را جوهر دومین مینامد.<sup>۱۸</sup> بنابراین واژه «نخستین» در اینجا ناظر به «موضوع‌شناسی» است و با همین واژه در متافیزیک که ناظر به «وجودشناسی» است، یکسان نیست.

ارسطو پاره اول دسته دوم، یعنی محمولهایی که هم محمول موضوع هستند و هم در موضوع، را شامل عوارض نه‌گانه (کمیت، کیفیت و ...) و عوارض خاص و عام در باب ایساغوجی (کلیات خمس) میداند ولی پاره دوم دسته دوم، یعنی محمولهایی که در موضوع نیستند ولی به موضوع گفته میشوند را جوهر دومین مینامد و آنها را انواع و اجناس جوهرهای نخستین معرفی میکند: «این معقول است که پس از جوهرهای نخستین، انواع و اجناس آنها باید تنها چیزهایی باشند که جوهر خوانده شوند. زیرا تنها آنها از بین محمولها، آشکارکننده جوهرهای نخستین هستند.»<sup>۱۹</sup>

ارسطو تفاوت جوهرهای دومین از هویات و هستنده‌های<sup>۲۰</sup> دیگر را در این میدانده که نام گروه اخیر، گاه به گاه بر موضوع حمل میشود ولی تعریف آنها هرگز بر موضوع حمل نمیشود، اما جوهرهای دومین، هم نام آنها بر موضوع حمل میشود و هم تعریف

■ میتوان گفت متافیزیک در جستجوی چیزی است که حقیقتاً وجود دارد و دیگر چیزها از طریق انتساب به آن موجود خوانده میشوند. از همینرو هدف ارسطو در این کتاب بررسی وجود موجودات و عبارت دیگر بررسی «نخستین علت‌های موجود بعنوان موجود است».

است. بنابراین تعریف مذکور از جوهر باصطلاح مانع اغیار است و شامل گفته‌ها و عقاید که از اعراضند، نمیشود. ارسطو در مقولات بهمین اندازه در باب جوهر بسنده کرده است.

### جوهر در متافیزیک

متافیزیک کتابی مربوط به هستی‌شناسی است، از اینرو ارسطو در آن درصدد تحلیل وجود و مسائل پیرامون آنست. در این کتاب ارسطو بدنبال موجود و وجود موجود است. عبارت دیگر وی بدنبال موجود بماهو موجود<sup>۱۸</sup> یعنی موجودیت موجود است. میتوان گفت متافیزیک در جستجوی چیزی است که حقیقتاً وجود دارد و دیگر چیزها از طریق انتساب به آن موجود خوانده میشوند. از همینرو هدف ارسطو در این کتاب بررسی وجود موجودات و عبارت دیگر بررسی «نخستین علت‌های موجود بعنوان موجود است».<sup>۱۹</sup> همانگونه که برای واژه «سلامتی» معانی متعددی

قضیه «سقراط گشاده‌رو است» محمول در موضوع است و موضوع دارای محمول گشاده‌روی است. در حملهای «هو هو» نمیتوان محمول را از موضوع سلب کرد ولی در حملهای «ذو هو» میتوان محمولهای متضادی را بجای محمول مذکور قرار داد. با توجه به آنچه گفته شد، جوهرهای دومین، بعنوان نوع و جنس جوهرهای نخستین، محمول اینگونه موضوعها هستند و بدانها گفته و بر آنها حمل میشوند، هرچند نه بمعنایی که عوارض بر موضوعات خود حمل میشوند. حمل «هو هو» در اصل مربوط به حملهایی است که در یک مقوله واقع میشوند، لیکن حمل «ذو هو» میان مقوله‌یی است.

ارسطو در کتاب مقولات، پس از آنکه چند ویژگی جوهر را ذکر میکند به موردی اشاره میکند که قابل ذکر است. بنظر وی جوهر در عین «وحدت عددی میتواند پذیرنده اضداد باشند، [ولی] هیچ مورد دیگری نمیتواند در عین وحدت عددی، پذیرنده اضداد باشد. بعنوان مثال، یک رنگ در عین وحدت عددی نمیتواند هم سیاه و هم سفید باشد.»<sup>۱۷</sup> حال اگر قبول اضداد از ویژگی جوهر باشد کسی ممکن است اعتراض کند که گفته‌ها یا اعتقادات برابر آنها نیز چنین است یعنی بدون اینکه وحدت عددی آنها تغییر کند، قبول اضداد میکنند - یعنی صادق یا کاذب میشوند - اما گفتیم که این از ویژگی جوهر است، حال آنکه گفته‌ها و عقاید از اعراضند. پاسخ ارسطو اینست که در جوهر پذیرش اضداد بلحاظ تغییر در خود جوهر است، اما درباره عقاید پذیرش اضداد بلحاظ تغییر واقعیت بیرونی است. مثلاً صادق یا کاذب شدن این عقیده که «کسی ایستاده است» بلحاظ تغییر واقعیت عینی است نه خود عقیده، حال آنکه تغییر سردی و گرمی جسم بلحاظ تغییر در خود جسم

17. *ibid*, 4a10-14.

18. to on hei on.

19. Aristotle, "Metaphysics" in *A New Aristotle Reader*, translated by J. L. Ackrill, 1003a12.

وجود دارد و امور زیادی هستند که میتوانند سالم یا مرتبط با سلامتی خوانده شوند؛ مانند یک مرد، یک غذای ویژه، یک رخساره و ... و هیچکدام از اینها بنا به یک معنای واحد و مشخص، سالم یا دارای سلامتی خوانده نمیشوند و باید برای سلامتی یک معنای نخستین و حقیقی قائل شد - که همان «ارگانسیم سالم» است - و معانی دیگر را از طریق انتساب به معنای نخستین و حقیقی، سالم خواند،<sup>۲۰</sup> بنظر ارسطو برای موجود نیز معانی متعددی وجود دارد که همه آنها از طریق انتساب به معنای حقیقیتر، به موجود بودن منتسب میشوند. موجود بودن در معنای اول، به جوهر منتسب است و معنای دوم آن، مقولات غیر جوهری است که از طریق تعلق داشتن به جوهرها موجود خوانده میشوند.<sup>۲۱</sup>

ارسطو پرسش از موجود را پرسش از جوهر میداند و میگوید: «در واقع پرسشی که از دیرباز و اکنون و همیشه جستجو شده و همواره مایه سرگشتگی بوده، اینست که موجود چیست.<sup>۲۲</sup> و این دقیقاً این پرسش است که جوهر چیست.»<sup>۲۳</sup> چرا؟ باین دلیل که مراد از حقیقت موجود، چیستی شیء یعنی بنیاد شیء است. بنیاد شیء جوهر شیء است. از اینرو ارسطو میگوید:

آشکار است که نخستین امر (چیستی) است که بر جوهر شیء دلالت دارد... زیرا هرگاه بپرسیم ... این شیء چیست؟ ... نمیگوییم سفید یا گرم است، بلکه میگوییم یک انسان است. اما همه چیزهای دیگر از آنرو موجود<sup>۲۴</sup> خوانده میشوند که برخی از آنها کمیتهایی از آن نخستین گونه موجود (جوهر) هستند و برخی کیفیات آن و ...<sup>۲۵</sup>.

بطور مسلم پرسش از چیستی جوهر در اینجا، با

مبحث مقولات یکسان نیست چرا که ارسطو در متافیزیک بخش زتا بدنبال مقومی هستی‌شناسانه است. مقومی که بعنوان وجود حقیقی شیء یا بعبارت دیگر، وجود موجود شناخته میشود. در مقولات از جوهرهای نخستینی چون این اسب، این انسان و ... سخن گفته شده است و ضابطه شناخت جوهر سلبی است. بنابر این ضابطه، جوهر چیزی است که «نه در موضوع است و نه به موضوع گفته میشود»، اما در متافیزیک ارسطو نه بدنبال بحثی منطقی است و نه ضابطه سلبی جوهر را در نظر دارد، بلکه بدنبال ضابطه ایجابی برای شناخت جوهر است. بنابر ضابطه سلبی، جوهر همان موضوع اصلی جملات است، موضوعی که محمولهای متعددی را پذیرا میشود، اما بنابر ضابطه ایجابی طرح شده در متافیزیک بدنبال چیزی هستیم که یک جوهر را جوهر میکند. بعبارت دیگر، چیستی یک جوهر مدنظر است. پرسش مربوط به ضابطه ایجابی اینست آنچه یک جوهر را جوهر میکند، چیست؟

بنابر این تلقی، ارسطو در متافیزیک در گام نخست دو معنا از جوهر مدنظر دارد؛ معنای اول جوهر، اشیاء است و معنای دوم آن، چیستی حقیقی اشیاء. بنابر این دو معنا، ارسطو در این کتاب در جستجوی حقیقت اشیاء (افراد) است. اگر پیش سقراطیان حقیقت اشیاء را عناصر مادی و یا متعین و نامتعین میدانستند، ارسطو در بررسیهای خود میخواهد این

20. see *Metaphysics*, Gama 2, 1003b1-4.

21. *ibid*, Zeta, 2, 1028a10-13; 1003b18-20.

22. ti to on

23. (tis he ousia), see *ibid*, Zeta, 1, 1028b3-5.

24. ta on ta

25. *ibid*, Zeta, 1, 1028a14-19.

مسئله را دقیقتر بررسی کند. بهمین منظور بحث جوهر را به بررسی معقولترین پیشنهادها متوجه میکند و در این بررسیها آن را به آشکارترین شکل آن یعنی جوهر جسمانی محدود میسازد.<sup>۲۶</sup> اینکه غیر از اجسام چه چیزهای دیگری جوهر بحساب می‌آیند بررسی گسترده‌یی میطلبد. این نوشتار خود را به بررسی جوهر اجسام مادی محدود کرده است، اما قبل از هر چیز باید بدانیم جوهر در معنای دوم یعنی چیستی حقیقی اشیاء، چیست؟

ارسطو چهار مورد مناسب برای پاسخ به این پرسش پیشنهاد کرده و آنها را تحلیل میکند: ذات، کلی، جنس و موضوع.<sup>۲۷</sup> این بدین معناست که اگر الف یک جوهر است، مثلاً یک درخت، جوهریت الف ۱- به ذات الف است؛ ۲- به یک کلی حمل شده به الف است؛ ۳- به جنسی که الف به آن تعلق دارد، است؛ ۴- به موضوعی که الف به آن حمل شده، است. ارسطو از میان این چهار پیشنهاد، در فصل سوم زتا ابتدا به بررسی موضوع میپردازد.

#### ۱- موضوع بعنوان جوهر

ارسطو در مقولات گفته بود که جوهر نخستین، موضوع حقیقی محمولات است. حال در متافیزیک نیز این پیشنهاد مجدداً بررسی میشود. او میگوید موضوع چیزی است که همه چیزهای دیگر بر آن حمل میشوند، درحالی که خودش فی‌نفسه بر هیچ چیز دیگری حمل نمیشود: «طبیعت جوهر، چنانست که بر هیچ موضوعی حمل نمیشود، بلکه چیزی است که همه دیگر چیزها بر آن حمل میشوند.»<sup>۲۸</sup> آیا این شباهت در عبارت، یکسانی محتوا را نیز در بردارد؟

همانگونه که کوهن میگوید بنا به دو دلیل میتوان

نشان داد موضوع مورد نظر در اینجا، همان موضوع در مقولات نیست.<sup>۲۹</sup> اول اینکه در مقولات ما بدنال موضوع نهایی محمولات هستیم، ولی در متافیزیک، جوهریت جوهر مدنظر است. عبارت دیگر در این کتاب بدنال چیستی جوهر شیء هستیم. از اینرو خواسته متافیزیک خواسته‌یی هستی‌شناسانه است نه منطقی. بنابر این نکته میگوییم اگر الف یک جوهر فردی است، آنگاه جوهر الف - آنچه الف را یک جوهر میکند - موضوعی است که الف بر آن حمل میشود. دوم اینکه مراد ارسطو از موضوع در متافیزیک، یا «ماده نخستین»<sup>۳۰</sup> است - که بنا به تعریف «چیزی است که نه یک شیء جزئی است و نه کمیتی معین است و نه به چیز دیگری از مقولات گفته میشود که بوسیله آن «موجود» را تعریف و یا تعیین کنند»<sup>۳۱</sup>، عبارت دیگر امری است بنفسه ناشناخته<sup>۳۲</sup> - و یا صورت است یا ترکیب ماده و صورت. بنابراین نمیتوان گفت موضوع در اینجا، همان موضوع مقولات است؛ زیرا همانگونه که اشاره شد در مقولات سخنی از ماده بودن یا صورت بودن موضوع بمیان نیامده است. در مقولات موضوع ناظر به ساختار گرامری است در حالی که بحث از موضوع در متافیزیک ناظر به قوام و بنیاد شیء است.

حال سؤال اینست که موضوع حقیقی یا همان جوهر حقیقی (جوهر نخستین) چیست؟ و نخستین

26. *ibid*, Zeta, 2, 1028b9.

27. *ibid*, Zeta, 2, 1028b20-21.

28. *ibid*, Zeta, 3, 1029a6-7.

29. see Cohen, M., "Aristotle's Metaphysics" in *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, p. 7.

30. *ptima materia*

31. *Metaphysics*, Zeta, 3, 1029a20-22.

32. *ibid*, Zeta, 10, 1036a9.

■ یک جوهر باید فرد متعینی باشد که بتواند در خودش وجود داشته و عبارت دیگر وجود مستقلی باشد اما ماده اگرچه میتواند به یک معنا، یک وجود مستقل باشد و به معنایی دیگر وجودی متعین باشد، اما نمیتواند همزمان و بنا به یک معنا، هم جدا و مستقل و هم متعین باشد.

ماده، یک «این» نیست، یعنی ماده یک جوهر را بعنوان یک جوهر برچین نمیکند.<sup>۳۹</sup> او دوباره در همین فصل و فصل شانزدهم زتا، بیان میکند که ماده‌ها «نیرو» هستند و نیروها هستنده‌هایی

۳۳. راس معتقد است این معنا از جوهر، همان نظریه اساس (substratum) است که بنیاد و حامی کیفیات در خود است (D., Aristotle, London, Routledge, 1995, p. 172) (Ross, اساس آنگونه که در فلسفه‌های مدرن بویژه فلسفه لاک و آرمسترانگ (Armstrong) مطرح است، شالوده ناشناخته‌یی است که چسب هستی‌شناسانه اجتماع کیفیات در شیء است. (see, Hoffman and Rosenkrantz, *Substance its Nature and Existence*, pp. 26-42.)

با این حال بنظر میرسد جوهر بعنوان موضوع (وجود موجود) و همان اساس مدنظر اساس‌گرایان نیست؛ زیرا در نظر اینان «اساس» هستنده‌یی نامعلوم و ناشناخته است و همین ویژگی و دیگر ویژگی‌ها سبب گردیده تا مخالفین این دیدگاه، اساس را در تحلیل اشیاء در نظر نگیرند، حال آنکه نزد ارسطو، موضوع مدنظر متافیزیک، حقیقت و چیستی و عبارت دیگر، وجود موجودات است. از همینرو ارسطو درصدد تحلیل و شناسایی آن است.

34. see. Aristotle, *Metaphysics*, Zeta, 1029a10-23.

35. ultimate substratum.

36. *ibid*, 1029a28.

37. see Cohen, *Aristotle's Metaphysics*, p. 9.

38. Aristotle, *Metaphysics*, Zeta, 3,1029a29-30.

39. *ibid*, Tete, 7,1049a25-30.

در اینجا ناظر به چیست؟ میتوان گفت نخستین در اینجا ناظر به وجود حقیقی شیء است. از همینرو جوهر نخستین در اینجا امر بنیادینی است که تمام دیگر چیزها قائم به آن هستند و بواسطه آن موجود خوانده میشوند.<sup>۳۳</sup>

ارسطو در ابتدا بنا به یک دلیل مدعی میشود ماده، جوهر نخستین است چرا که «چیزی وجود دارد که همه دیگر چیزها بر آن حمل میشوند؛ از اینرو وجودش متفاوت از وجود دیگر محمولهاست زیرا محمولهای غیر جوهر (شیء یا همان جوهر فردی) همگی بر جوهر حمل میشوند، در حالی که جوهر بر ماده حمل میشود».<sup>۳۴</sup> بنابراین جوهریت‌الف، به یک ماده بیصورت است که نهایتاً الف از آن تشکیل شده است. الف بعنوان یک جوهر فردی، قائم به موضوع نخستین و نهایی است که همان اساس نهایی<sup>۳۵</sup> است، و اگرچه ارسطو آن را «ماده نخستین» یا «هیولای اولی» نخوانده است ولی باین نام معروف است.

اما ارسطو بلافاصله جوهر نخستین بودن ماده را رد میکند. بنظر وی ماده نمیتواند دو شرط را برآورده کند: ۱- جدایی و ۲- فردیت.<sup>۳۶</sup> یک جوهر باید فرد متعینی باشد که بتواند در خودش وجود داشته و عبارت دیگر وجود مستقلی باشد اما ماده اگرچه میتواند به یک معنا، یک وجود مستقل باشد و به معنایی دیگر وجودی متعین باشد، اما نمیتواند همزمان و بنا به یک معنا، هم جدا و مستقل و هم متعین باشد. از همینرو ماده نمیتواند جوهر نخستین باشد. ماده جدا از صورت یا شکلی که سازنده جوهر فردی الف است، متحقق نمیشود،<sup>۳۷</sup> بنابراین صورت و ترکیب ماده و صورت، بیشتر از ماده جوهر هستند.<sup>۳۸</sup> ارسطو به دو دلیل دیگر نیز جوهر نبودن ماده را اعلام کرده است. در فصل هفتم تتا ادعا میکند که

■ **بمعنای حقیقی، جوهر منشأ و علت اصلی و مقوم چیستی اشیاء است. در واقع ذات پاسخی است به پرسش از «چرا». در اینجا جستجوی چرایی، جستجوی علت و بزبان انتزاعیتر جستجوی ذات است. این علت در برخی موارد، علت فاعلی است و در برخی موارد علت صوری.**

تعریف و چیستی شیء را در نظر دارد. بنظر راس «نخستین» در اینجا ناظر به نخستین بودن در تعریف و شناخت است، آنچه در تعریف یک شیء آورده میشود، همان طبیعت ذاتی شیء است.<sup>۴۵</sup> ماده باین معنا، قابل تعریف و نخستین نیست ولی جوهر است، چرا که ارسطو در بررسی علل چهارگانه در فیزیک ماده را بعنوان علت مادی مورد بحث قرار داده است. علت مادی در کنار سه علت دیگر، علت وجود شیء است.<sup>۴۶</sup> علت‌های وجود شیء، جوهر شیء هستند؛ همانگونه که سه علت فاعلی، غایی و صوری که ارائه‌دهنده صورت شیء و بیانگر صورت جوهری شیء هستند. بنابراین ارسطو ماده را جوهر میدانند ولی نه جوهر نخستین در معنایی که در کتاب متافیزیک بدنبال آنست.

## ۲- ذات بعنوان جوهر

ارسطو پس از آنکه مورد چهارم یعنی موضوع و بنابراین ماده را بررسی کرد و ماده را جوهر نخستین ندانست، به بررسی مورد اول یعنی ذات پرداخته و جوهریت جوهر فردی را ذات آن میدانند. ذاتگرایی معروف ارسطویی مبتنی بر همین انتخاب اوست: «ما باید

اشتقاقی.<sup>۴۰</sup> بعنوان مثال یک جعبه چوبی از چوب ساخته شده است. چوب ماده جعبه چوبی است و ماده جعبه، توانایی و قوه و نیروی جعبه شدن را داراست. بارنز<sup>۴۱</sup> در توضیح مراد ارسطو میگوید: «قوه‌ها و نیروها، همواره در مقابل فعلیتها قرار دارند، تا آنجاکه ماده<sup>۴۲</sup> بالفعل نبوده بلکه بالقوه است، چون جوهرها بالفعلند، در نتیجه ماده جوهر نیست.»<sup>۴۳</sup> در اینجا مناسب است که به ناسازگاری ظاهری دیگری اشاره شود که میان نوشته‌های فصل اول و دوم کتاب اتا در متافیزیک دیده میشود. کتاب هشتم (اتا) به بررسی جوهر بودن ماده پرداخته است و مدعی است ماده‌ها جوهرند.<sup>۴۴</sup> آیا ارسطو بطور ناسازگار ماده را جوهر دانسته، حال آنکه در زتا و تتا – چنانکه گفته شد – آن را جوهر ندانسته است؟ بنظر میرسد ناسازگاری در نوشته‌های ارسطو وجود ندارد. ارسطو در کتاب هفتم بدنبال جوهر نخستین بعنوان موضوع نهایی است و بنا بدلائل فوق، ماده نخستین (ماده بی‌صورت) را موضوع نهایی نمیداند. از همینرو صورت و مرکب ماده و صورت را بررسی میکند. ادعای اخیر منافاتی با جوهر بودن ماده ندارد. ماده جوهر نخستین نیست، ولی جوهر هست. ارسطو در اینجا از جوهر نخستین – چنانکه خواهد آمد –

40. (derivative entities), Teta, 7, 1049a22-24; Zeta16. 1040b4-8.

41. Jonathan Barnes.

42. stuffs.

43. Jonathan Barnes, *Cambridge Companion to Aristotle*, Cambridge University Press, 1995, p. 95.

44. Aristotle, *Metaphysics*, Eta,1, 1042a33; Eta, 2, 1042b9.

45. Ross, *Aristotle*, p. 172.

46. Aristotle, "physics" in *A New Aristotle Reader*, translated by J. L. Ackrill, 194b24.



تحقیق کنیم که آیا یک شیء و ذاتش یک چیزند یا متفاوتند. این پژوهشی است درباره جوهر، زیرا یک شیء چیزی متفاوت از جوهرش نیست. ذات، جوهر هر یک از اشیاء است.<sup>۴۷</sup> اما مراد از ذات چیست؟ ذات در ادبیات ارسطویی به چیستی (ماهیت)<sup>۴۸</sup> تعبیر شده است.<sup>۴۹</sup> بمعنای حقیقی، جوهر منشأ و علت اصلی و مقوم چیستی اشیاء است. در واقع ذات پاسخی است به پرسش از «چرا». در اینجا جستجوی چرایی، جستجوی علت و بزبان انتزاعیتر جستجوی ذات است. این علت در برخی موارد، علت فاعلی است و در برخی موارد علت صوری. راس متذکر میشود که نباید فهمی ماتریالیستی از ذات داشته باشیم، چرا که ذات اولاً عضوی همچون اعضاء مادی نیست و ثانیاً، امری قائم بخود که جدا از ماده باشد هم نیست، بلکه باید ذات را بعنوان اصل ساختار شیء انضمامی در نظر آوریم.<sup>۵۰</sup> در این تلقی از ذات، ما بدنال یک علت نهایی میگردیم؛ علت نهایی آن است که علت گردآمدن استخوانها و گوشتهای سقراط در بدن او باشد. این علت نهایی همان صورت انسان است.

ارسطو این مفهوم از ذات را به «تعریف» مرتبط میکند. تعریف تبیینی است که تعیینکننده ذات است. وی این دو مفهوم را به مفهوم سوم «بذاته» (به خودی خود) یعنی آنچه به یک شیء بلحاظ خودش مربوط است و بلحاظ ذاتش به آن متعلق است، مربوط میسازد.

اساساً دو کتاب مقولات و متافیزیک دو هدف متفاوت را مدنظر دارند. در مقولات هدف یافتن موضوع محمولهاست؛ چرا که اساساً بحث، بحثی منطقی و نحوی است نه وجودشناختی. از همینرو «انواع» بنا به نقش نحویشان، محمولهای جوهرهای

نخستین اعلام شده و بعنوان جوهر دومین معرفی شده‌اند. اما در متافیزیک هدف یافتن پاسخی است برای پرسش «وجود(یا موجود) چیست». هستی موجود بنا به این تلقی، جوهر است و چیستی جوهر (آنچه جوهر را جوهر می‌کند) از میان ماده، صورت و ترکیب این دو، در فصل ششم زتا، به صورت تعلق میگیرد.

این صورت نه صورتی مستقل از ماده، بلکه صورتی پیوسته با ماده معین (ماده در مراتب انواع و اجناس) است نه با ماده اولیه. باور به همراهی صورت با ماده معین باین دلیل مدنظر ارسطو قرار گرفته است که در غیر اینصورت وی نیز به صورتهای مستقل و استعلایی افلاطونی معتقد خواهد بود. اما این صورتهای جوهری چیستند؟ یک صورت جوهری، نه یک صورت ویژه و شخصی هرکدام از افراد بلکه صورتی است که بتمامه در تمام افراد حضور دارد. این صورت بگفته کوهن<sup>۵۱</sup> نباید چیزی جز صورت نوعیه باشد، چرا که در غیر اینصورت در تمام افراد حضور کامل نخواهد داشت و منحصر به یکی از افراد خواهد شد. بنابراین میتوان صورت همراه با ماده را همان نوع حاضر در افراد دانست.

### ۳- کلیات بعنوان جوهر

ارسطو در فصل سیزدهم زتا، پیشنهاد دوم یعنی کلیات را بررسی کرده و جوهر را کلی نمیداند. اگرچه بنا به دعای فصل هشتم زتا، یک صورت جوهری یک

47. Idem, *Metaphysics*, Zeta, 6, 1031a15-18.

48. *to ti en einai*; the what it is.

49. ابن‌سینا نیز در دانشنامه علایی آن را «چئی» خوانده است.

50. see Ross, *Aristotle*, p. 178 .

51. *ibid.*

کلی است و «سقراط و کالیاس، بلحاظ ماده‌شان متفاوتند ولی بلحاظ صورتشان، یکی و همان هستند زیرا صورت تقسیم‌ناپذیر است»،<sup>۵۲</sup> ولی در اواخر فصل سیزدهم زتا ادعا شده است که کلیات، جوهر نیستند: «هیچ جوهری نمیتواند تشکیل شده از کلیات باشد. زیرا یک کلی، یک such را نشانگری میکند و نه یک "this" را.»<sup>۵۳</sup> گویی در نوشته‌های ارسطو ناسازگاری وجود دارد. وی یکجا صورتهای جوهری را مساوی با انواع و کلیات میدانند و بعبارت دیگر مدعی است کلیات جوهر هستند و در جای دیگر، کلیات را جوهر نمیدانند. بنابر این تلقی، اگر جوهر نخستین صورت باشد و صورت کلی باشد، آنگاه این ادعا که کلی جوهر نیست ادعایی ناسازگار خواهد بود.

اگرچه کلیات افلاطونی بعقیده ارسطو جوهر نیستند ولی نباید از این ادعا نتیجه گرفت که کلیات جوهر نیستند. اگر یک کلی، جوهر هیچکدام از نمونه‌هایش نباشد، پس جوهر هرکدام از این نمونه‌ها چیست؟ یک شیء ترکیبی از ماده و صورت است. اگر ماده جوهر نخستین نباشد فقط صورت باقی میماند. البته این صورت بلحاظ جوهر نخستین بودنش، مستقل از ماده فرض میشود، حال آنکه این صورتهای در واقع همراه با ماده بوده و ترکیب ایندو، جوهر دومین خوانده میشود. از اینرو کلیات مستقل افلاطونی، جوهر نیستند و وجود ندارند و چون کلیات مستقل وجود ندارند، بنابراین کلیات – بنحو مستقل – جوهر نیستند. اگر صورت کلی مندرج در جسم باشد نه مستقل از آن، آنگاه این صورت ویژه آن جسم بوده و ذات آن بحساب می‌آید. معنای ویژه بودن در اینجا، همراهی با ماده متعین اجسام است. از آنجاکه صورت جسم، همان نوع است و نوع کلی است، پس کلی ارسطویی مندرج در جسم است و در نتیجه ویژه آن جسم است. اگر این صورت نوعی، بطور مستقل لحاظ

شود، جوهر هیچ چیزی نیست. جوهر هر چیزی در خود آن چیز قرار دارد نه بیرون و مستقل از آن.

### جوهر در فیزیک

در کتاب فیزیک ارسطو در جستجوی موضوع ثابتی در حین تغییر است. شیء در طول زمان و در خلال تغییر، کیفیات متفاوت بسیاری را پذیرا میشود، با این حال همان شیء قبل از تغییر دانسته میشود. هویت شیء در طول تغییر همچنان ثابت میماند و این ثبات مرهون موضوع ثابتی است. بعنوان مثال، یک انسان فعلاً سرخرو است و لحظاتی بعد زردرو میشود، فعلاً جوان است و بعدها پیر میشود. اینها تغییراتی هستند که در جوهر فردی (این انسان) رخ میدهند. در مقولات چنین تغییراتی تبیین نشده است ولی در فیزیک، برای تبیین تغییر و مسئله اینهمانی، نیازمند موضوع ثابتی هستیم، موضوعی که آن جوهر فردی بر آن حمل میشود. ارسطو در تبیین اینهمانی، ماده را بعنوان موضوع بنیادی تغییر معرفی میکند:

اگر چیزی بوجود آید، باید چیزی در تحت و بنیاد وجود داشته باشد که بعنوان مقوم، آن چیز از آن بنیاد بوجود آید... مراد من از ماده، یک امر بنیادین اولیه است که هر چیزی از آن بیرون می‌آید، یعنی اینکه ماده مقوم آن امر بوجود آمده است... و بنابراین باید قبل از بوجود آمدن آن باشد.<sup>۵۴</sup>

لا و معتقد است، این ایده به جوهری اشاره دارد که عددی یکی است ولی کیفیات و صورتهای متعدد را پذیرا میشود، در حالی که بدون این جوهر ثابت،

52. Aristotle, *Metaphysics*, Zeta, 8, 1034a7-9.

53. *ibid*, Zeta, 13, 1039a14-15.

54. *Idem*, *Physics*, 192a29-34.

مسئله تعویض کیفیات (تغییر) و صورتها (کون و فساد) در عین هویت ثابت شیء بدون تبیین باقی میماند. برین اساس مفهوم جوهر مرتبط با مفهوم دوام است.<sup>۵۵</sup>

هافمن و روزنکرانتز مدعیند، ارسطو در مقولات و فیزیک موضوع را به دو نحو متعارض بکار برده است.<sup>۵۶</sup> از دید ما چنین بنظر نمیرسد؛ موضوع همانگونه که گفته شد، در مقولات ناظر به موضوع نهایی محمولها در جملات است ولی در فیزیک ناظر به امور ثابتی است که تأمین کننده هویت شیء در حین تغییر است. علاوه بر این، ارسطو در مقولات در بحث موضوع سخنی از ماده بمیان نمی آورد ولی در فیزیک موضوع حرکت را براساس ماده تبیین میکند. اگرچه بحث موضوع در مقولات و فیزیک بنا به اهداف متفاوتی تقریر شده است ولی این دو بحث در ارتباط با هم هستند، زیرا موضوع تغییر، واجد محمول یا محمولهایی است که در یک زمان به آن موضوع تعلق دارند و در زمان دیگر بدان تعلق ندارند. بنابراین موضوع تغییر موضوع حمل نیز هست. ولی عکس این مطلب صادق نیست. مثلاً اعداد، موضوع حمل هستند ولی موضوع تغییر نیستند. «شش زوج است» موضوع حمل است ولی موضوع تغییر نیست.<sup>۵۷</sup> برین اساس میتوان گفت موضوع در فیزیک اگرچه بی ارتباط با موضوع در مقولات نیست ولی بلحاظ هدف و کارکرد با آن تفاوت دارد و ایندو یکی نیستند.

علاوه بر دوگانگی فوق، ارسطو در متافیزیک هویت و فردیت اشیاء را به جوهر آنها (صورت) و نه ماده، نسبت داده است.<sup>۵۸</sup> ولی در فیزیک ماده تأمین کننده هویت و فردیت اشیاء است. در اینباره نیز میتوان گفت در متافیزیک مراد از هویت و فردیت، تشخیص ذاتی و تعریفی است. در تعریف حقیقی، فقط

«ماهیت» شیء ذکر میشود و ماهیت شیء صورت یا ذات آنست، در حالی که در فیزیک، ماده ثابت در خلال تغییر تبیین کننده هویت و فردیت شیء است. مراد از هویت و فردیت در اینجا تعریف نیست بلکه بازشناسی شیء در حال تغییر بعنوان همان شیء قبل از تغییر است. پس میتوان گفت هویت و فردیت در متافیزیک و فیزیک به یک معنا و یک هدف نیستند و ایندو مغایرتی با هم ندارند.

### جمع بندی

در این مقاله مفهوم جوهر از دیدگاه ارسطو و رابطه آن با ذات و صورت شیء مورد بررسی قرار گرفت. همچنین تصور برخی از ناسازگاریها در باب دیدگاه او درباره جوهر در سه کتاب مقولات، فیزیک و متافیزیک بررسی شد و با توجه به اهداف ویژه‌یی که در هر یک از این سه کتاب، ارسطو در بحث خویش از جوهر دنبال میکند، این مسئله بررسی و تبیین گردید. همچنین توضیح داده شد که ترجمه *ousia* (جوهر) در ادبیات فلسفه ارسطو به *substance* در سنت انگلیسی، ترجمه تماماً کاملی نبوده و میتوان منشاء پاره‌یی از ابهامات در این زمینه را از این طریق توضیح داد. معنای متداول واژه *substance* بیشتر ناظر به معنای ذکر شده در فیزیک و یک مورد از موارد آن در متافیزیک است، یعنی موردی که در متافیزیک بمعنای اساسی برای حمل کیفیات بکار رفته است.

55. Lowe, E. J., "Substance" in *Encyclopedia of philosophy*, edited by G. H. R. parkinson, Routledge, 1996, p. 257.

56. see Hoffman and Rosenkrantz, *substance in Nature and Existence*, p.10.

57. see Cohen, *Aristotle's Metaphysics*, p. 8.

58. Aristotle, *Metaphysics*, Eta, 2, 1042b2.